

## ۷

## آیا باید در پارلمان های بورژوازی شرکت جست؟

کمونیست های «چپ» آلمان با نهایت تحقیر -و با نهایت سبک مغزی- به این پرسش پاسخ منفی می دهند. دلایل آنان چیست؟ در نقل قول فوق الذکر گفته می شد که:

«... باید هرگونه بازگشتی را به سوی شکل های مبارزه ی پارلمانی، که از لحاظ تاریخی و سیاسی کهنه شده است با قطعیت تمام رد کرد...»

این گفته با پرمدعانی خنده آوری بیان شده و نادرستی آن عیان است. «بازگشت» به پارلمانتاریزم! شاید در آلمان اکنون دیگر جمهوری شوروی وجود دارد؟ مثل این که نه! پس در این صورت چگونه می توان از «بازگشت» سخن گفت؟ مگر این یک عبارت پوچ نیست؟

پارلمانتاریزم «از لحاظ تاریخی کهنه شده است». این مطلب از نقطه ی نظر تبلیغات صحیح است. ولی همه کس می داند که از این امر تا غلبه ی عملی بر آن هنوز خیلی راهست. سرمایه داری را از ده ها سال پیش از این ممکن بود و با حق کاملی ممکن بود «از لحاظ تاریخی کهنه شده» اعلام نمود، ولی این امر به هیچ وجه لزوم مبارزه ی بسیار طولانی و بسیار سرسخت را بر زمینه ی سرمایه داری منتفی نمی سازد. این که پارلمانتاریزم «از لحاظ تاریخی کهنه شده است» به مفهوم جهانی تاریخی است یعنی عصر پارلمانتاریزم بورژوائی سپری شده و عصر دیکتاتوری پرولتاریا، آغاز گردیده است. در این امر تردیدی نیست. ولی مقیاس جهانی - تاریخی ده ها سال را در نظر می گیرد. ده- بیست سال زودتر یا دیرتر از نقطه ی نظر مقیاس جهانی-

تاریخی تفاوتی ندارد، و از نظر تاریخ جهانی موضوع ناچیزیست که حتی به طور تقریب هم نمی توان آن را به حساب آورد. و به همین جهت استناد به مقیاس جهانی- تاریخی در مورد مسأله سیاست عملی فاحش ترین خطای تنوریک است. آیا پارلمان‌تاریزم «از لحاظ سیاسی کهنه شده است»؟ این مطلب دیگر نیست. اگر این امر صحیح بود خط مشی «چپ»ها خط مشی پایداری می شد. ولی این امر را باید از طریق یک تجزیه و تحلیل بسیار جدی ثابت نمود، در صورتی که «چپ ها» قادر نیستند حتی گامی به سوی چنین تجزیه و تحلیلی بردارند. در «تزه‌های مربوط به پارلمان‌تاریسم»، که در شماره ی اول «بولتن بوروی موقت انترناسیونال کمونیستی در آمستردام»\* به چاپ رسیده و تمایلات هلندی چپ یا تمایلات چپ هلندی ها را آشکارا بیان می نماید نیز، چنان که خواهیم دید، تجزیه و تحلیل فوق العاده بدی شده است.

اولاً به طوری که می دانیم، «چپ‌های» آلمان از ژانویه سال ۱۹۱۹ پارلمان‌تاریسم را، علی رغم عقیده ی رهبران سیاسی مبرزی نظیر روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت، «از لحاظ سیاسی کهنه» می شمردند و می دانیم که «چپ‌ها» اشتباه کردند. تنها همین موضوع این تزه را که گویا پارلمان‌تاریزم «از لحاظ سیاسی کهنه شده است» فوراً و از بیخ و بن فرو می پاشد. «چپ‌ها» مکلفند ثابت کنند که چرا اشتباه بلاتردید آن زمان آن‌ها اکنون دیگر اشتباه نیست. آن‌ها کوچک ترین برهاتی نمی آورند و نمی توانند بیاورند. روش حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از مهم ترین و صحیح ترین معیارهای جدی بودن حزب و اجرای عملی وظایف وی نسبت به طبقه ی خویش و توده های زحمت کش است. اعتراف آشکار به اشتباه، کشف علل آن، تجزیه و تحلیل اوضاع و احوالی که موجب این اشتباه شده است، بحث

\* - Bulletin of the provisional Bureau in Amsterdam of the Communist

و مذاکره‌ی دقیق در اطراف وسائل رفع اشتباه- اینست علامت یک حزب جدی، اینست اجرای وظایفی که وی را برعهده دارد، اینست تربیت و تعلیم طبقه و سپس توده‌ها. «چپ‌های» آلمان (و هلند) که این وظیفه خود را انجام نمی‌دهند و در بررسی اشتباه عیان خود نهایت توجه و دقت و احتیاط را به کار نمی‌برند، با این عمل خود اتفاقاً ثابت می‌کنند که آن‌ها حزب طبقه نبوده بلکه جرگه‌ی کوچکی هستند، حزب توده‌ها نبوده بلکه گروهی از روشن‌فکران و کارگران کم‌عده‌ای هستند که بدترین صفات روشن‌فکرانه را از خود منعکس می‌سازند.

ثانیاً: ما در همان رساله‌ی گروه «چپ‌های» فرانکفورت، که در بالا قسمت‌های مفصلی از آن را نقل کردیم، چنین می‌خوانیم:

«... میلیون‌ها کارگری که هنوز از سیاست مرکز» (حزب کاتولیک «مرکز») «پیروی می‌نمایند ضدانقلابی هستند. پروتترهای روستا لژیون‌ها ارتش ضدانقلابی را تشکیل می‌دهند.» (ص ۳ رساله‌ی نامبرده).

می‌بینیم که در این گفته بیش از حد گشادبازی و مبالغه شده است. ولی آن واقعیت اساسی که در این جا ذکر شده بلاتردید است و اعتراف بدان از طرف «چپ‌ها» گواه بسیار بارزیست بر اشتباه آنان. تا زمانی که «میلیون‌ها» و «لژیون‌های» پروتتر هنوز نه تنها به طور کلی طرفدار پارلمانتاریزم بلکه مستقیماً «ضدانقلابی» هستند آن وقت چگونه می‌توان مدعی شد که «پارلمانتاریسم از لحاظ سیاسی کهنه شده است!؟ واضح است که پارلمانتاریزم در آلمان هنوز از لحاظ سیاسی کهنه نشده است. واضح است که «چپ‌های» آلمان آروزی خود و روش مسلکی و سیاسی خود را واقعیت عینی شمرده‌اند. این برای انقلابیون خطرناک‌ترین اشتباه است. در روسیه، که ستم‌گری بسیار وحشیانه و ددمنشانه‌ی تزاریسلم طی مدتی بسیار طولانی و با شکل‌هایی بسیار متنوع انقلابیونی با خط مشی‌های گوناگون، انقلابیونی با صداقت و شور و هیجان و قهرمانی و نیروی اراده‌ی شگرف پدید می‌آورد، ما از خیلی نزدیک ناظر این اشتباه انقلابیون بودیم و با دقت خاصی آن را بررسی

می کردیم و خیلی خوب با آن آشنا هستیم و به این جهت این اشتباه را در دیگران نیز با وضوح خاصی تشخیص می دهیم. برای کمونیست های آلمان پارلمانتاریزم البته «از لحاظ سیاسی کهنه شده»، ولی اتفاقاً مطلب بر سر آن است که تصور نشود آن چه برای ما کهنه شده است. برای طبقه، برای توده ها هم کهنه شده است. در این جا نیز ما مجدداً می بینیم که «چپ ها» قدرت قضاوت ندارند و نمی توانند به عنوان حزب طبقه، حزب توده ها رفتار نمایند. وظیفه ی شما اینست که خود را تا سطح توده ها، تا سطح قشرهای عقب مانده ی طبقه تنزل ندهید. در این امر تردیدی نیست. شما موظفید حقیقت تلخ را به آن ها بگویند. شما موظفید خرافات بورژوا-دموکراتیک و پارلمان طلبانه ی آنان را خرافات بنامید. ولی در عین حال شما موظفید هشیارانه مراقب وضع واقعی آگاهی و آمادگی تمام طبقه (نه این که تنها پیشاهنگ کمونیستی آن) و تمام توده ی زحمت کش (نه این که تنها افراد پیشرو آن) باشید.

اگر به بینیم که نه تنها «میلیون ها» و «لژیون ها»، بلکه حتی صرفاً یک اقلیت نسبتاً قابل توجهی هم از کارگران صنعتی به دنبال کشیشان کاتولیک و از کارگران روستا به دنبال ملاکین و کولاک ها (Grossbauern) می روند آن وقت از این جا بدون هیچ گونه شکی چنین نتیجه می شود که پارلمانتاریزم در آلمان هنوز از لحاظ سیاسی کهنه نشده و شرکت در انتخابات پارلمانی و مبارزه از پشت تریبون پارلمان برای حزب پرولتاریای انقلاب همانا به منظور تربیت قشرهای عقب مانده ی طبقه ی خود و بیداری و تنویر افکار توده ی روستائی تکامل نیافته، توسری خورده و نادان یک وظیفه ی حتمی است. تا زمانی که شما قدرت برچیدن بساط پارلمان بورژوائی و هر نوع مؤسسه ی ارتجاعی دیگری را ندارید، موظفید همانا بدان جهت که در آن ها هنوز کارگرانی وجود دارند که به وسیله ی کشیشان و زندگی در محیط تنگ و منزوی روستائی تحقیق شده اند در داخل آن ها کار کنید، در غیر این صورت بیم آن می رود که شما صرفاً به افرادی یابوه سرا مبدل شوید.

ثالثاً، کمونیست های «چپ» از ما بلشویک ها تعریف بسیار زیادی می کنند. گاه می خواهم بگویم: کاش کمتر ما را می ستودند و بیشتر در تاکتیک بلشویک ها تعمق می کردند و با آن آشنا می شدند! ما در سپتامبر- نوامبر سال ۱۹۱۷ در انتخابات پارلمان بورژوائی روسیه، یعنی در انتخابات مجلس مؤسسان شرکت کردیم. آیا تاکتیک ما صحیح بود یا نه؟ اگر صحیح نبود پس باید به طور واضح آن را گفت و ثابت کرد، زیرا این امر برای تنظیم یک تاکتیک صحیح از طرف کمونیزم بین المللی ضروریست. و اگر صحیح بود پس باید از آن نتیجه گیری های معینی کرد. بدیهی است که شرایط روسیه را به هیچ وجه نمی توان با شرایط اروپای باختری برابر دانست. ولی در مورد این مسأله ی خاص که مفهوم «پارلمانتاریزم از لحاظ سیاسی کهنه شده» چیست، حتماً باید تجربیات ما را دقیقاً در نظر گرفت، زیرا بدون در نظر گرفتن تجربه ی مشخص، چنین مفاهیمی خیلی زود به عبارت پوچ بدل می شود. آیا ما بلشویک های روس در سپتامبر- نوامبر سال ۱۹۱۷ پیش از هر کمونیستی در اروپای باختری حق نداشتیم براین عقیده باشیم که پارلمانتاریزم در روسیه از لحاظ سیاسی کهنه شده است؟ البته که حق داشتیم. زیرا سخن بر سر این نیست که آیا پارلمان های بورژوائی مدت مدیدیست وجود دارند یا مدت کوتاهی، بلکه سخن بر سر اینست که توده های وسیع زحمت کشان تا چه حدی آمادگی آن را دارند (از لحاظ مسلکی، سیاسی و عملی) که نظام شوروی را بپذیرند و بساط پارلمان بورژوا- دموکراتیک را برچینند (یا برچیدن آن را مجاز بدانند). این که در روسیه در سپتامبر- نوامبر سال ۱۹۱۷ طبقه ی کارگر شهرها و سربازان و دهقانان به حکم یک سلسله شرایط خاص، آمادگی کم نظیری برای پذیرفتن نظام شوروی و برانداختن دموکراتیک ترین پارلمان بورژوائی داشتند. یک واقعیت تاریخی کاملاً مسلم و کاملاً مسجل است. با وجود این بلشویک ها مجلس مؤسسان را تحریم نکردند و خواه پیش و خواه پس از آن که پرولتاریا قدرت سیاسی را به تصرف در آورد و در انتخابات شرکت جستند. این که انتخابات مزبور نتایج سیاسی فوق العاده گران بهانی

(و برای پرولتاریا بی نهایت مفیدی) به بار آورد موضوعیست که من به خود اجازه می دهم امیدوار باشم که در مقاله ی نام برده ی فوق، که در آن ارقام و مدارک مربوط به انتخابات مجلس مؤسسان روسیه مفصلاً مورد تحلیل قرار گرفته است، ثابت کرده ام.

نتیجه ای که از این جا حاصل می آید بالاترید است: ثابت شده است که حتی چند هفته قبل از پیروزی جمهوری شوروی و حتی پس از این پیروزی، شرکت در پارلمان بورژوا-دموکراتیک نه تنها به پرولتاریای انقلابی زیانی نمی رساند، بلکه تسهیلاتی هم برای وی فراهم می سازد که بتواند به توده های عقب مانده ثابت نماید که چرا چنین پارلمان هائی مستحق برانداختنند. چنین شرکتی موفقیت در برانداختن این پارلمان ها و «کهنه گی سیاسی» پارلمانتاریزم بورژوائی را تسهیل می کند. بی اعتنائی نسبت به این تجربه و در عین حال ادعای تعلق به انترناسیونال کمونیستی، که باید تاکتیک خود را از نقطه ی نظر انترناسیونالیستی تنظیم نماید. (یعنی تاکتیک محدود یا یک جانبه ی ملی نه، بلکه همانا تاکتیک انترناسیونالیستی) معنایش ارتکاب فاحش ترین اشتباهات و عدول از انترناسیونالیزم در کردار در عین قبول آن در گفتار است.

حال براهین «هلندی چپ» را در اثبات عدم شرکت در پارلمان مورد بررسی قرار دهیم. اینک ترجمه (از انگلیسی) یکی از مهم ترین تزه های «هلندی» نام برده یعنی تز چهارم:

«هنگامی که سیستم سرمایه داری تولید در هم شکسته شده و جامعه در حال انقلاب است. فعالیت پارلمانی تدریجاً اهمیت خود را در مقایسه با عملیات خود توده ها از دست می دهد، هنگامی که در چنین شرایطی، پارلمان به مرکز و ارگان ضدانقلاب تبدیل می گردد و از طرف دیگر طبقه کارگر آلت قدرت خود را به صورت شورواها پدید می آورد ممکن است حتی ضروری باشد که از هرگونه و هر نوع شرکتی در فعالیت پارلمانی امتناع شود».

نادرستی جمله ی اول عبارتست، زیرا عملیات توده ها- مثلاً یک اعتصاب بزرگ- همیشه مهم تر از فعالیت پارلمانی است و این به هیچ وجه منحصر به زمان انقلاب یا وجود وضع انقلابی نیست. این برهان که به کلی بی اساس و از نظر تاریخی و سیاسی نادرست است فقط با وضوح خاصی ثابت می کند که تنظیم کنندگان این تزا نه تجربیات اروپا (تجربه ی فرانسه در آستان انقلاب های ۱۸۴۸، ۱۸۷۰؛ تجربه ی آلمان در سال های ۱۸۷۸- ۱۸۹۰ و غیره) و نه تجربیات روسیه را (رجوع شود به مطالب فوق) در مورد اهمیت در آمیختن کار علنی و غیر علنی مطلقاً در نظر نمی گیرد، این مسأله، خواه به طور اعم و خواه به طور اخص حائز نهایت اهمیت است، زیرا در کلیه ی کشورهای متمدن و پیشرو به سرعت زمانی نزدیک می گردد که در آن چنین در آمیختنی برای حزب پرولتاریای انقلابی، به حکم نضج یافتن و نزدیک شدن جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی و تعقیب شدید کمونیست ها از طرف دولت های جمهوری و به طور کلی بورژوائی، که به انواع وسائل آزادی های قانونی را پایمال می سازند، (نمونه ی آمریکا به تنهایی از این لحاظ بر خیلی چیزها گواهی می دهد) بیش از پیش یک وظیفه ی حتمی می شود - و هم اکنون تا اندازه ای شده است. هلندی ها و به طور کلی چپ ها این مسأله بسیار مهم را به هیچ وجه درک نکرده اند.

جمله ی دوم اولاً از لحاظ تاریخی نادرست است. ما بلشویک ها در ضدانقلابی ترین پارلمان ها شرکت کرده ایم و تجربه نشان داده است که چنین شرکتی نه تنها مفید بلکه برای حزب پرولتاریای انقلابی، اتفاقاً پس از نخستین انقلاب بورژوازی در روسیه (۱۹۰۵) به منظور تدارک دومین انقلاب بورژوائی (فوریه سال ۱۹۱۷) و سپس انقلاب سوسیالیستی (اکتبر ۱۹۱۷). ضروری هم بود. ثانیاً این جمله به طور حیرت آوری عاری از منطق است. از این موضوع که پارلمان ارگان و «مرکز» (بر سبیل حاشیه متذکر می شویم که پارلمان عملاً هیچ گاه «مرکز» نبوده و نمی تواند باشد) ضدانقلاب می گردد و کارگران آلت قدرت خود را به صورت شوراها

به وجود می آورند، چنین نتیجه می شود که کارگران باید خود را -از لحاظ مسلکی، سیاسی و فنی- برای مبارزه ی شوراهای علیه پارلمان و برای برانداختن پارلمان توسط شوراهای آماده سازند. ولی از این جا به هیچ وجه این نتیجه به دست نمی آید. که وجود اپوزیسیون شوروی در داخل پارلمان ضدانقلابی چنین برانداختنی را دشوار می سازد یا این که آن را تسهیل نمی نماید. ما در دوران مبارزه ی پیروزمندانه ی خود علیه دنیکن و کلچاک یک بار هم ندیدیم که وجود اپوزیسیون شوروی پرولتری در بین آن ها برای پیروزی های ما علی السویه باشد. ما به خوبی می دانیم که وجود یک اپوزیسیون شوروی، خواه اپوزیسیون پیگیر بلشویکی و خواه اپوزیسیون ناپیگیر اس ارهای چپ، در داخل مجلس مؤسسان ضدانقلابی، که می بایست برانداخته شود، کار ما را در امر برانداختن این مجلس در پنج ژانویه سال ۱۹۱۸ دشوار نساخت بلکه آن را تسهیل نمود. تنظیم کنندگان این تز به کلی سر در گم شده و تجربیان یک سلسله و یا خود کلیه ی انقلاب ها را، حاکی از این که به هنگام انقلاب در آمیختن عملیات توده ای در خارج پارلمان ارتجاعی با اپوزیسیون هواخواه انقلاب (و به طریق اولی با اپوزیسیونی که مستقیماً از انقلاب پشتیبانی می نماید) در داخل این پارلمان چه فوائد خاصی دارد. از یاد برده اند. هلندی ها و به طور کلی «چپ»ها در این مورد همانند آن آئین پرستان راه انقلاب قضاوت می نمایند که هیچ گاه در انقلاب واقعی شرکت نکرده یا در تاریخ انقلاب ها تعمق ننموده اند و یا «نفی» سوپرکتیف یک مؤسسه ارتجاعی را ساده لوحانه به جای انهدام واقعی آن توسط نیروهای مشترک یک سلسله عوامل ابژکتیف می گیرند. مطمئن ترین وسیله ی بی اعتبار ساختن یک اندیشه ی نوین سیاسی (ونه تنها سیاسی) و زیان رساندن بدان اینست که به نام دفاع از آن این اندیشه را به مرحله ی اراجیف برسانند. زیرا هر حقیقتی را، اگر «از حد فزون» شود (همان گونه که دیتسگین- پدر می گفت) و اگر در آن مبالغه گردد و از حدودی که می توان آن را به کار برد فراتر برده شود، می توان به محله ی اراجیف رساند و در چنین صورتی حتی ناگزیر به اراجیف بدل



می‌گردد. چپ‌های هلند و آلمان در مورد حقیقت نوین برتری حکومت شوروی بر پارلمانتاریزم بورژوا-دموکراتیک عیناً یک چنین دوستی خاله خرسه‌ای را ابراز می‌دارند. بدیهی است کس که به شیوه‌ی سابق و به‌طور اعم بگوید امتناع از شرکت در پارلمان‌های بورژوائی در هیچ شرایطی مآذون نیست، سخنی بناحق گفته است. من نمی‌توانم در این جا شرایطی را که در آن تحریم مفید است فرمول بندی کنم، زیرا وظیفه‌ی این مقاله بسی محدودتر از این بوده و عبارتست از استفاده از تجربه‌ی روسیه به مناسبت چند مسأله‌ی مبرم مربوط به تاکتیک بین‌المللی کمونیستی. تجربه‌ی روسیه به ما نشان می‌دهد که بلشویک‌ها تحریم را یک بار به‌طور توفیق‌آمیز و صحیح (در سال ۱۹۰۵) و یک بار به‌غلط (در سال ۱۹۰۶) به‌کار بردند. ضمن تحلیل مورد اول ما مشاهده می‌کنیم که در اوضاع و احوالی که عملیات انقلابی توده‌ها در خارج از پارلمان (و از آن جمله اعتصابات) با سرعت فوق‌العاده‌ای شدت می‌گرفت و هیچ قشری از پرولتاریا و دهقانان نمی‌توانست هیچ‌گونه پشتیبانی از حکومت ارتجاعی بنماید و پرولتاریای انقلابی از راه مبارزه‌ی اعتصابی و جنبش در راه تحصیل زمین نفوذ خود را در توده‌های وسیع و عقب‌مانده تأمین می‌کرد، ما موفق شدیم از تشکیل پارلمان ارتجاعی توسط حکومت ارتجاعی ممانعت نماییم. کاملاً واضح است که این تجربه را در شرایط کنونی اروپا نمی‌توان به‌کار بست و نیز- براساس براهین مذکور در فوق- کاملاً واضح است که دفاع ولو دفاع مشروط هلندی‌ها و «چپ‌ها» از امتناع از شرکت در پارلمان‌ها از بیخ و بن نادرست و برای مطلوب پرولتاریای انقلابی زیان‌بخش است.

در اروپای باختری و آمریکا پارلمان مورد تنفر خاص انقلابیون پیشرو طبقه‌ی کارگر است. این مطلب مسلم است و علت آن کاملاً مفهوم است، زیرا تصور رفتاری ردیالانه‌تر، پست‌تر و خائنانانه‌تر از رفتاری که اکثریت عظیم نمایندگان سوسیالیست و سوسیال‌دموکرات‌ها به‌هنگام جنگ و پس از آن در پارلمان داشته‌اند، دشوار است. ولی تسلیم شدن به این روحیه، به‌هنگام حل این مسأله که چگونه باید علیه‌بلا

مورد تصدیق عموم مبارزه کرد، نه تنها نابخردانه بلکه صرفاً تبهکارانه است. در بسیاری از کشورهای اروپای باختری روحیه ی انقلابی اکنون می توان گفت «پدیده ی تازه» و یا خود «پدیده ی نادریست» که مدت بس مدیدی بیهوده و بی صبرانه در انتظار آن بودند و شاید به این جهت باشد که اکنون به این سهولت نسبت به این روحیه گذشت قائل می شوند. البته بدون وجود روحیه انقلابی در بین توده ها، بدون وجود شرایطی که به رشد این روحیه کمک نماید، تاکتیک انقلابی را نمی توان به موقع اجرا گذاشت. ولی ما در روسیه، ضمن یک تجربه ی بس طولانی و گران و خونین به این حقیقت یقین حاصل کرده ایم که تاکتیک انقلابی را نمی توان فقط بر روحیه ی انقلابی استوار ساخت. تاکتیک باید بر پایه ی محاسبه ی هشیارانه و قویاً ابژکتیف کلیه ی نیروهای طبقاتی یک کشور ( و کشورهای مجاور آن و نیز کلیه ی کشورها در مقیاس جهانی) و هم چنین بر روی تجربه ی جنبش های انقلابی استوار باشد. ابراز «انقلابی گری» تنها به کمک دشنام دادن به اپورتونیزم پارلمانی و تنها با نفی شرکت در پارلمان ها کاریست بسیار سهل ولی همانا بدان جهت که این عمل بسیار سهل است، نمی توان آن را راه حل یک مسأله دشوار و بسیار دشوار شمرد. ایجاد یک فراکسیون پارلمانی واقعاً انقلابی در پارلمان های اروپا به مراتب دشوارتر از روسیه است. در این تردیدی نیست. ولی این فقط مبین بخشی از آن حقیقت عمومی است که برای روسیه در اوضاع و احوال مشخص و از لحاظ تاریخی فوق العاده خود ویژه ی سال ۱۹۱۷ شروع انقلاب سوسیالیستی آسان بود و حال آن که ادامه ی آن و رساندنش به پایان خود برای روسیه دشوارتر از کشورهای اروپایی خواهد بود. من در همان آغاز سال ۱۹۱۸ به این کیفیت اشاره کردم و تجربه ی دو ساله ی پس از آن هم صحت چنین نظریه ای را کاملاً تأیید نمود. شرایط ویژه ای از قبیل:

۱) امکان در آمیختن انقلاب شوروی با اختتام (در نتیجه ی این انقلاب) جنگ امپریالیستی، یعنی جنگی که به طور تصور ناپذیری کارگران و دهقانان را زجر داده

بود؛ ۲) امکان استفاده تا مدت معینی از مبارزه ی مرگ بار بین دو گروه درنده ی امپریالیست دارای اقتدار جهانی که نمی توانستند بر ضد دشمن مشترک خود یعنی شوروی با یکدیگر متحد شوند؛ ۳) امکان پایداری در جنگ داخلی نسبتاً طولانی که تا اندازه ای نتیجه ی پهناوری عظیم کشور و خرابی وسائل موصلاتی بود؛ ۴) وجود آن چنان جنبش عمیق انقلابی بورژوا-دموکراتیک در بین دهقانان که حزب پرولتاریا در پرتو آن خواست های انقلابی حزب دهقانان را (حزب اس ارها را که اکثریت شان با بلشویزم سخت خصومت می ورزیدند) پذیرفت و در نتیجه ی تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا فوراً آن ها را عملی ساخت؛ یک چنین شرایط ویژه ای اکنون در اروپای باختری وجود ندارد و تکرار چنین شرایط یا شرایطی نظیر آن آنقدرها آسان نیست. اینست یکی از عللی که بنابر آن، آغاز انقلاب سوسیالیستی در اروپای باختری دشوارتر از روسیه است. تلاش برای «نادیده انگاشتن» این دشواری و «جهش» از روی کار دشوار استفاده از پارلمان های ارتجاعی برای مقاصد انقلابی، کودکی به تمام معناست. شما می خواهید جامعه ی نوین بنا نمائید؟ و آن وقت از دشواری های ناشی از ایجاد یک فراکسیون پارلمانی خوب، مرکب از کمونیست های با ایمان و وفادار و قهرمان در پارلمان ارتجاعی هراسناکید! مگر این کودکی نیست؟ وقتی کارل لیبکنخت در آلمان و ز. هگلوند در سوئد توانسته اند، حتی بدون پشتیبانی توده ای از پانین، نمونه هائی از استفاده ی واقعاً انقلابی از پارلمان های ارتجاعی را به ما نشان دهند، آن وقت چگونه این حزب انقلابی توده ای سریعاً در حال رشد، در شرایط یأس و خشم توده ها در دوران پس از جنگ قادر به ایجاد یک فراکسیون کمونیستی در بدترین پارلمان ها نیست؟! همانا بدین جهت است که توده ها عقب مانده ی کارگران و -به طریق اولی- دهقانان خرده پا در اروپای باختری به مراتب شدیدتر از روسیه در خرافات بورژوا-دموکراتیک و پارلمانی فرو رفته اند و همانا بدین جهت است که کمونیست ها فقط از داخل مؤسساتی نظیر پارلمان بورژوایی می توانند (و باید) برای افشاء و باطل ساختن و غلبه بر این

خرافات به مبارزه ی طولانی و سرسختی پردازند که در برابر هیچ گونه دشواری متوقف نگردد.

«چپ های» آلمان از دست «پیشوایان» بد حزب خود شاک می هستند و دچار یأس می گردند و رشته ی سخن را به «نفی» خنده آور «پیشوایان» می کشانند. ولی در شرایطی که غالباً لازم می آید «پیشوایان» را مخفی سازند درست کردن «پیشوایان» خوب و مطمئن و آزموده و با اتوریته کاریست بس دشوار و غلبه ی موفقانه بر این دشواری ها بدون در آمیختن کار علنی و غیر علنی، بدون آزمایش «پیشوایان»، و از آن جمله آزمایش در صحنه پارلمان، غیرممکن است. هدف انتقاد و آن هم شدیدترین و بی امان ترین و آشتی ناپذیرترین انتقادها- باید پارلمنتاریزم یا فعالیت پارلمانی نبوده، بلکه آن پیشوایانی باشند که نمی توانند- و از آن هم بیشتر کسانی باشند که نمی خواهند- از انتخابات پارلمانی و تربیون پارلمان به شیوه ی انقلابی و کمونیستی استفاده نمایند. فقط چنین انتقادی- که البته با اخراج رهبران نالایق و تعویض آنان با رهبران لایق توأم باشد- یک کار انقلابی مفید و ثمربخش خواهد بود که در عین حال هم «پیشوایان» را تربیت خواهد کرد تا آن که شایسته ی طبقه ی کارگر و توده های زحمت کش باشند و هم توده ها را تربیت خواهد نمود تا آن که بتوانند از اوضاع سیاسی به درستی سر در آورند و وظائفی را که از این اوضاع ناشی می شود و غالباً بسیار بغرنج و پیچیده است درک نمایند.<sup>۱</sup>

---

\*- امکان من برای آشنائی با کمونیزم «چپ» در ایتالیا بسیار کم بود. بی شک رفیق بوردیگا و فراکسیون وی به نام «کمونیست های تحریم کننده» (Communista astensionista) در دفاع خود از عدم شرکت در پارلمان ذبح نیستند. ولی، تا آن جا که از روی دو شماره روزنامه ی وی به نام «سویت» ( I. ۱۱. ۱، ۱۸، ۴، No ۳ ۱۹۲۰ «I Soviet») و چهار شماره مجله ی عالی رفیق سراتی موسوم به «کمونیزم» ( «۱- ۴ Communismo No No») و شماره های متفرقه ی روزنامه های بورژوازی ایتالیا، که من توانستم آن ها را نگاه کنم می توان قضاوت کرد، تصور می کنم در

یک نکته حق به جانب او باشد. همانا رفیق بوردیگا و فراکسیون وی در حملات خود علیه توراتی و هم فکرائش ذیحقند زیرا این ها در حزبی که حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را به رسمیت شناخته است باقی هستند و در پارلمان هم عضویت دارند و به سیاست اپورتونیستی فوق العاده زیان بخش قدیمی خود ادامه می دهند. البته رفیق سراتی و تمام حزب سوسیالیست ایتالیا (زیرنویس: ۱۴) که این وضع را تحمل می کنند مرتکب اشتباهی می شوند که همان زیان عمیق و خطری را در بر دارد که در مجارستان در بر داشت. در آن جا حضرات توراتی های مجارستانی از داخل خواه در امور حزب و خواه در امور حکومت شوروی کارشکنی می کردند. یک چنین روش اشتباه آمیز و ناپیگیر یا سست عنصرانه ای نسبت به اپورتونیست های پارلمان نشین از یک طرف کمونیزم «چپ» را به وجود می آورد و از طرف دیگر تا حدود معینی موجودیت آن را موجه می سازد. رفیق سراتی به هیچ وجه ذیحق نیست که توراتی نماینده ی پارلمان را به «ناپیگیری» متهم می سازد («Comunismi»<sup>۳</sup> No) زیرا ناپیگیر همانا حزب سوسیالیست ایتالیا است که وجود اپورتونیست های پارلمان نشینی نظیر توراتی و شرکاء را تحمل می نماید.

<sup>۱</sup> - حزب سوسیالیست ایتالیا در سال ۱۸۹۲ به عنوان «حزب کارگران ایتالیا» تأسیس گردید و در سال ۱۸۹۳ به «حزب سوسیالیست ایتالیا» موسوم گردید. بعد از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، جناح چپ در صفوف حزب سوسیالیست ایتالیا قوت یافت. در ژانویه سال ۱۹۲۱ در کنگره حزب در لیورنو چپی ها با حزب سوسیالیست قطع روابط کردند و خود کنگره ای تشکیل دادند و حزب کمونیست ایتالیا را تأسیس نمودند.